

نقدی بر کتاب «دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی»

مجتبی شهرآبادی^۱

چکیده

مطالعه درباره انقلاب اسلامی ایران، با توجه به پیامدهای گسترده آن به شکلی روزافزون، مورد توجه پژوهشگران غربی بوده است. نوع رابطه نظام سیاسی پیشین ایران با جهان غرب و اثرات انقلاب بر این روابط، نیز نقش دولت‌های غربی متحد ایران و به خصوص آمریکا در پیروزی انقلاب اسلامی، از جمله مسائلی است که ذهن پژوهشگران را به خود مشغول داشته است.

این آثار، اولاً؛ به سبب دسترسی به منابع غربی (سیاسی، امنیتی و...) و ثانیاً؛ از آن رو که از دریچه‌ای بیرونی به انقلاب ایران می‌نگرند، حایز اهمیتند. اما بسیاری از آنها به سبب عدم دسترسی به منابع ایرانی یا عدم آشنایی با زبان فارسی که زبان بخش اعظمی از منابع تاریخی این برهه است، متضمن ضعف‌های آشکاری در ارائه و نقد داده‌ها، و در نتیجه تحلیل و تبیین مسائل هستند.

کتاب «دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی» اثر خاویر گرو از جمله نمونه‌های متاخر چنین پژوهش‌هایی است. یادداشت پیش رو، ضمن معرفی و بررسی اجمالی محتوای کتاب، سعی کرده تا نقدی روش‌شناختی از زاویه عدم رجوع نویسنده به منابع فارسی ارائه کند. عدم رجوعی که می‌تواند سبب خطاهای گزاره‌ای و تحلیلی شود. بدیهی است که نقد ارائه شده محدود و محصور به نقد روشی خواهد بود، و به نقد مدعا و نتایج تحلیلی نویسنده نمی‌پردازد.

واژگان کلیدی: منبع، تاریخ‌نگاری، انقلاب، آیت‌الله خمینی، ایران، آمریکا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی؛ پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

درباب نوشتار، نویسنده و مترجم

کتاب «دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی» با عنوان فرعی «روابط ایالات متحده و ایران در آستانه انقلاب» در ۳۸۴ صفحه در سال ۱۳۹۷ به همت بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه منتشر شده است.

نویسنده کتاب، خاویر گروا، دانش‌آموخته امنیت بین‌الملل و کنترل جنگ افزار؛ و استاد روابط بین‌الملل و تاریخ خاورمیانه دانشگاه‌های فرانسیسکو دو ویتوریای اسپانیا و کلمبیای نیویورک است. گروا پژوهشگر حوزه سیاست خارجی دوران ریاست جمهوری کارتر به شمار می‌رود. از وی تاکنون مقالاتی در این زمینه منتشر شده است. علاوه بر این وی از پژوهشگران حوزه انقلاب ایران نیز هست. کتاب حاضر و نیز مقالاتی همچون «محرم و پارادایم کربلا؛ در بستر مبارزه خمینی با شاه» نشان از چنین پژوهش‌هایی است.

ترجمه این کتاب، از شادروان غلامرضا علی بابایی است. از ایشان، پیشتر تالیفاتی همچون فرهنگ علوم سیاسی، فرهنگ اصطلاحات روابط بین‌الملل و ترجمه‌هایی همچون ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران نوشته استفانی کرونین؛ نیکسون، کیسینجر و شاه نوشته رهام الوندی منتشر شده بود. تقدیر چنین بود که کتاب حاضر، نقطه پایانی بر چند دهه فعالیت درخشان فرهنگی او باشد.

سازمان‌بندی و شرح اجمالی کتاب

کتاب «دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی» در یک دیباچه، ده فصل و بخشی پایانی با عنوان «فرجام سخن» سامان یافته است.

در دیباچه (صص ۳۰-۱۷)، نویسنده به دو گونه روایت درباره میزان تقصیر دولت آمریکا در انقلاب ایران می‌پردازد. روایتی که انگشت اتهام را به سوی کارتر و دولت دموکرات دراز می‌کند و روایتی که ریشه‌های سقوط دودمان پهلوی را در عملکرد دولت‌های جمهوری‌خواه نیکسون و فورد جستجو می‌کند. گروا ضمن اذعان به اینکه ترکیبی از هر دو گونه می‌تواند به نتیجه‌ای رضایت‌بخش برسد، بر این سوال تمرکز می‌کند که دولت کارتر چه نقشی در سقوط شاه داشت؟

فصل اول، «میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی سیاست خارجی کارتر» نام دارد (صص ۵۰-۳۱). در این فصل، نویسنده به توصیف فضای ناامیدی و عدم اطمینان جامعه در آستانه انتخابات ۱۹۷۶ پرداخته است. جوی که کارتر نیز در آن شریک بود و سیاست انتخاباتی خود را به مثابه راهی برای برون رفت از این وضعیت برگزید. انتخاب اعضای کابینه، بخش دیگر فصل را تشکیل می‌دهد. کابینه‌ای که در همان آغاز نطفه ناکارآمدی را در خود داشت.

عنوان **فصل دوم**، «یک آتاتورک ناکام: شاه و ایران در ۱۹۷۷» است (صص ۷۶-۵۱). نویسنده، ساختار حکومت شاه را یک «خدایگان سالاری روشنفکرانه» معرفی می‌کند. در ذیل این ساختار، طرح

اصلاحات، تحت عنوان انقلاب سفید کلید می‌خورد. نویسنده، این فصل را به پیامدهای این انقلاب اختصاص داده است. از ظهور معارضی خستگی‌ناپذیر همچون آیت‌الله خمینی تا فراز و فرود سریع و غم‌بار روند اصلاحات.

فصل سوم، «حقوق بشر و صدور جنگ افزار» نام گرفته است (صص ۱۰۴-۷۷). گرو در این فصل، فضای انتقاد عمومی جامعه آمریکا از شاه را توصیف می‌کند. انتقادی ناظر به عملکرد او در زمینه حقوق بشر. و در عین حال یادآوری می‌کند که ایران، یکی از بزرگترین خریداران اسلحه آمریکا بود. نویسنده با توصیف این فضا، از سیاست حقوق بشر و ایجاد محدودیت‌های شدید در فروش تجهیزات نظامی به ایران در دولت کارتر سخن می‌گوید.

فصل چهارم، عنوان «اشک‌ها و صراحی‌ها» را بر پیشانی دارد (صص ۱۱۸-۱۰۵). این فصل را نویسنده به دو دیدار محمدرضا شاه و کارتر اختصاص داده است. سفر محمدرضا شاه به آمریکا در آبان ۱۳۵۶ و سفر کارتر به ایران در دی‌ماه ۱۳۵۶. نویسنده فضای سوءظن و بی‌اعتمادی را علیرغم تمام ظواهر اغراق شده دوستانه، به خوبی تشریح می‌کند.

در **فصل پنجم،** تحت عنوان «سایه آیت‌الله» (صص ۱۳۴-۱۱۹)، نویسنده به ظهور آیت‌الله خمینی در فضای سیاسی ایران پرداخته است. شرحی مختصر از زندگی او پیش از شهرت، مبارزه و تبعید، و بررسی ایده حکومت اسلامی، بخش‌های این فصل را تشکیل داده‌اند.

فصل ششم، «کبریت و جنگل: به سوی انقلاب» نام دارد (صص ۱۶۸-۱۳۵). در این فصل، گرو به توصیف فضای ایران در فاصله قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم تا مرداد ۱۳۵۷، و واکنش دولت کارتر نسبت به این وقایع می‌پردازد. روند رو به رشد ناآرامی و از هم گسیختگی اجتماعی در ایران، و در آن سو، عدم درک صحیح ناظران آمریکایی از وخامت اوضاع و اطمینان آنان به ثبات رژیم.

عنوان **فصل هفتم، «انقلاب»** است (صص ۱۹۴-۱۶۹). این فصل محدوده زمانی فاجعه سینما رکس تا اخراج آیت‌الله خمینی از عراق را در برمی‌گیرد (۲۸ مرداد تا ۱۳ مهر ۱۳۵۷). مرحله‌ای که در آن به زعم نویسنده، شاه عمیقا به این احساس رسید که از سوی آمریکا، مورد خیانت قرار گرفته است. در این مرحله، شاه به نسبت زیادی کنترل خود بر امور کشور را از دست می‌دهد. با این حال همچنان سیاست‌گذاران آمریکایی به فشار خود بر شاه برای ادامه حرکت در مسیر لیبرال سازی ادامه می‌دهند.

فصل هشتم، «از دست رفتن ابتکار عمل؛ ناتوانی در واشنگتن و تهران» نامیده شده است (صص ۲۲۶-۱۹۵). در این فصل نویسنده به روند امتیازدهی رژیم به مخالفان می‌پردازد و از آن به «استراتژی باج‌دهی» یاد می‌کند که نتیجه‌ای جز هرج و مرج نداشت. نویسنده در این فصل، گزارشی جاندار از وضعیت اسفبار کابینه کارتر که اختلافات شدید اعضا، به شدت از کارایی سیاست آن در قبال ایران می‌کاست، ارائه می‌دهد.

در فصل نهم، تحت عنوان «فکر کردن به چیزی که فکر کردنی نیست» (صص ۲۶۴-۲۲۷) نویسنده از برهه سقوط دولت نظامی ایران بحث می‌کند. سفارت آمریکا در این مقطع به این نتیجه می‌رسد که باید به ایرانی بدون شاه اندیشید. وضعیتی که به زعم سفارت، در خط مشی ضد کمونیستی ایران، تاثیری نخواهد داشت. هرچند ممکن است آمریکا برخی امتیازات خود را از دست بدهد!

فصل دهم، «پایان یک عصر: پیروزی انقلاب» نام دارد (صص ۳۰۸-۲۶۵). در این فصل، آخرین روزهای حیات رژیم پهلوی بررسی شده است. نویسنده، فضایی را توصیف می‌کند که رژیم پهلوی در آستانه فروپاشی است، اما هنوز هم کابینه آمریکا و شخص کارتر، قادر به همسو کردن نظرات، و اخذ تصمیم واحدی برای نجات شاه یا پذیرش انقلاب نیستند!

در خاتمه کتاب که فرجام سخن نام گرفته (صص ۳۲۴-۳۰۹) نویسنده، به پیامدهای انقلاب ایران می‌پردازد. انقلابی که ایران را از یک دولت نایب آمریکا در خاورمیانه به بزرگ‌ترین دشمن آن در منطقه، تبدیل و واشنگتن را ناگزیر به مداخله مستقیم در خلیج فارس کرد.

ارزیابی کتاب؛ نقدی روش شناختی

کتاب «دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی»، گزارشی است منسجم و خواندنی از آنچه در ایران در آستانه انقلاب رخ می‌داد و آنچه دولتمردان آمریکایی از آن رخدادها، می‌دیدند. در این کلیت گزارش، البته بسیاری نکات دیگر را نیز از خلال اسناد و یادداشت‌ها و خاطرات به کار رفته در متن کتاب می‌توان دریافت. از اطلاعات ناقص و گاه بسیار سطحی ناظران آمریکایی از وضعیت جامعه ایران و اپوزیسیون آن، تا تصویر دولتی فاقد انسجام و ناتوان از تصمیم‌گیری و بدتر از آن آلوده به اغراض و رقابت‌های شخصی در آمریکا و شاید مهم‌تر از همه تصویر پادشاهی که از چنین دولتی، چشم‌پوشی داشت یا گمان خیانت بدان می‌برد!

روایت خاور گرور در کتاب «دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی» را از زوایای مختلفی می‌توان ارزیابی و نقد کرد. نگارنده از آن میان، ترجیح داده است تا از منظری روش شناختی این اثر را به بوته نقد بگذارد.

در شناسنامه‌ای که در نخستین صفحات کتاب، درباره نویسنده و اثرش آورده شده، این کتاب، به لحاظ میزان مراجعه نویسنده به منابع، یک شاهکار معرفی شده است (ص ۵). چند صفحه بعد در دیباچه کتاب، نویسنده محدوده موضوعی کتاب خود را چنین تعریف کرده است: «این کتاب، مطالعه سیاست خارجی کارتر، شخصیت وی و شاه و چهره‌های دیگری نظیر سایروس ونس وزیر خارجه، زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی، ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در ایران و آیت‌الله خمینی است. گرچه کار بر سر جنبه سیاسی و دیپلماتیک انقلاب متمرکز است، به ویژه از دیدگاه دولت کارتر، اما توجه مهمی به عوامل دینی، اقتصادی و اجتماعی معطوف شده است» (ص ۲۸).

دقت در همین دو فراز گفته شده، یکی از نقاط ضعف اساسی این اثر را آشکار می‌سازد. مراجعه به بخش منابع کتاب (صص ۳۷۷-۳۷۱) که در سه بخش اسناد، زندگینامه‌ها و خاطرات، و کتاب‌های پژوهشی سامان یافته است، به خواننده نشان می‌دهد که هیچ منبعی به زبان فارسی در نگارش این اثر استفاده نشده است! حال پرسش‌های اصلی این است: اولاً؛ چگونه کتابی که نویسنده آن، در محدوده موضوعی خود از بررسی شخصیت آیت‌الله خمینی و عوامل دینی و اقتصادی و اجتماعی ایران یاد می‌کند، بدون مراجعه به هیچ منبع فارسی امکان نگارش می‌یابد؟ و ثانیاً؛ چگونه ادعای نگارش یک شاهکار به لحاظ میزان مراجعه به منابع مطرح می‌شود؟

به لحاظ روش‌شناسی تاریخی، اصل رجوع مورخ به منابع (دست اول)، اصلی غیرقابل خدشه و مسلم به شمار می‌رود، و در نگاه محققان تاریخ، پژوهش بدون رجوع به منابع، فاقد ارزش تاریخ‌نگارانه است. به زبان دیگر، گام نخست در پژوهش تاریخی، دست یافتن بر منابع و مطالعه منابع است. سبب این میزان تأکید بر منابع، از آن باب است که منبع تاریخی، به مثابه سرچشمه تلقی می‌شود. دستیابی به سرچشمه، محقق را از آرایش و آرایش ادوار بعد، و خلط و آمیزش‌های نسل‌ها و محققان پسین دور می‌کند. به هر روی مقصود آن که ادعای تاریخ‌نگاری، بدون دسترسی و مطالعه منابع، ادعایی است واهی.

بدیهی است که شناخت زبان منبع، قدم اول برای نزدیک شدن و مطالعه آن منبع است. و از پس آن، شناخت زمینه‌ها و بسترهای زبانی و غیر زبانی دخیل در تولید منبع. زمینه‌های تاریخی، زمینه‌های ادبی، زمینه‌های اجتماعی، زمینه‌های صنفی و... که هر کدام بر فهم همه‌جانبه و مقرون به صحت از یک منبع دخیلند. و لاجرم شناخت و تسلط بر آنها بر یک محقق تاریخی، فرض است.

درست در همین نقطه است که بر ضعف اساسی کتاب «دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی» می‌توان انگشت نهاد. خاویر گرو، فارسی نمی‌داند! و این برای کتابی که درباره انقلاب ایران نگاشته می‌شود و مدعای آن از جمله شناخت و معرفی شخصیت شاه، آیت‌الله خمینی و شرایط مذهبی جامعه ایران است، به لحاظ روش‌شناسی تاریخی، در حکم «ذنب لایغفر» است.

اساساً پژوهش گرو به لحاظ موضوعی، یک پژوهش دو زبانه است. بخشی از آن مستقیماً به کارکرد دولت کارتر و اجزا و اعضای آن، نیز سایر سیاستمداران و سیاست‌گذاران آمریکایی مربوط می‌شود. واضح است که در این بخش، منابع به زبان انگلیسی خواهد بود (اعم از اسناد و مدارک رسمی، گزارش‌ها، مصاحبه‌ها، خاطرات، یادداشت‌ها و...). بخش دیگر پژوهش، مستقیماً مربوط به ایران، حکومت ایران، اپوزیسیون ایرانی، فضای اجتماعی و مذهبی ایران و... است. بدیهی است که در این بخش، منابع را باید به زبان فارسی جستجو کرد.

۱. در این یادداشت، هرجا عنوان «منبع» از سوی نگارنده به کار رفته، به معنای منابع دست اول و مادر است؛ در مقابل مآخذ و پژوهش‌های تاریخی (به مثابه منابع دست دوم)

مطالعه تاریخ معاصر ایران، بدون رجوع مستقیم به منابع اصلی آن، از دو حال خارج نخواهد بود. یا نویسنده، اساساً خود را از رجوع به آن منابع بی‌نیاز می‌یابد، و یا خود را با رجوع به منابع دست چندم و ترجمه منابع اصلی راضی خواهد کرد. در صورت اول، ماحصل پژوهش، کاری یک طرفه و فاقد جامعیت تاریخی خواهد بود. چنان‌که با انبوهی از این دست پژوهش‌ها، در فضای تاریخنگاری کشور خودمان نیز روبرویم. چنین پژوهش‌های یکسویه‌ای تنها به کار نگارش تاریخ‌های قالبی رسمی می‌آیند. در صورت دوم، نویسنده که زبان منابع را نمی‌داند، سعی می‌کند با رجوع به مأخذ(منابع دست چندم) یا ترجمه منابع، این نقیصه را جبران کند. صرف رجوع به ترجمه‌ها، این خطر عظیم را در پی خواهد داشت که می‌تواند هر گونه کج فهمی، خطا، سهو قلم یا غرض‌ورزی و دروغ‌نویسی مترجم را عیناً به کار مولف تسری دهد.^۱ و بدتر از همه آنکه، چنین داده‌های مغشوشی می‌توانند اساس کار تحلیلی نویسنده قرار گیرند و از آنجا که تاریخ، معرفتی استنادی است، چنین خطاهایی، زنجیره‌ای از کج فهمی‌ها و اشتباهات را در تاریخ‌نگاری رقم خواهند زد.

نکته بسیار قابل‌توجه و در جای خود اسفانگیز آن است که گرو، با چند نقل قول در متن کتابش، نشان می‌دهد که تا چه اندازه به اهمیت رجوع به منبع اصلی آگاه است. به این مصداق‌ها توجه کنید: الف) نویسنده به نقل از گری سیک می‌نویسد: «این افراد [یزدی، قطب‌زاده، بنی‌صدر] خودشان را وقف ترجمه بیانیه‌های آیت‌الله {خمینی} برای رسانه‌های جمعی غرب کردند. آن‌ها متن بیانات را برای رسانه‌های جمعی اروپایی، کمی تلطیف می‌کردند و روی مثبت سکه را نشان می‌دادند و تفسیرهای خوبی روی سخنرانی‌ها می‌گذاشتند(ص ۱۹۱).

ب) هنری پرشت، مامور میز ایران در وزارت خارجه آمریکا در یک سخنرانی ... استغان روزنفلد، سرمقاله و ستون‌نویس را سوال پیچ کرد و شغل حرفه‌ای اش را به چالش کشید و به وی گفت: آیا در نوشته‌های خود به کتاب‌ها و متونی که واقعا به آیت‌الله {خمینی} تعلق دارد، مراجعه کرده است؟(ص ۱۳۳).

ج) نویسنده اذعان می‌کند که سولیوان، هیچ دانش و اطلاعات ویژه‌ای درباره ایران نداشت و تنها سبب انتخابش، تجربه او در کار با دیکتاتورها بود(ص ۷۷). سولیوان پس از ورود به تهران در تابستان ۱۳۵۶ دریافت که سفارت آمریکا در یک «خلاء اطلاعاتی» به سر می‌برد و اعضای سفارت «تا حد زیادی از جامعه ایران فاصله گرفته‌اند». سولیوان مشاهده کرد که گرچه تعداد کارمندان نمایندگی‌های دیپلماتیک و نظامی آمریکا در ایران دو هزار نفر است، اما «فقط تعداد اندکی از آن‌ها می‌توانستند فارسی صحبت کنند»(ص ۱۵۰).

۱. به این نکته نیز باید توجه داشت که برخی از خود منابع اصلی نیز از این نقیصه‌ها برکنار نیستند. از این حال می‌توان دریافت که جمع نقیصه منبع و نقیصه ترجمه، در یک پژوهش، چه فاجعه‌ای خواهد بود.

چنین فزازهایی در کتاب، نشان می‌دهد، نویسنده از اهمیت غیرقابل چشم‌پوشی رجوع به منابع آگاه است. این فزاهاست که به نگارنده اجازه می‌دهد تا همین تردیدها، نگرانی‌ها و سوالات را با خود نویسنده مطرح کند. آیا نویسنده در نوشته‌های خود به کتاب‌ها و متونی که واقعا به آیت‌الله خمینی تعلق داشته، رجوع کرده است؟ آیا نویسنده اطمینان دارد که ترجمه‌هایی که خود از آن‌ها استفاده کرده، آلوده به همان تلطیفات یا اغراق‌ها و تحریفات نبوده‌اند؟ آیا نویسنده با عدم فهم زبان منابع و لاجرم عدم رجوع به آن‌ها، خود را در مظان فاصله گرفتن از فهم درست جامعه و تاریخ ایران قرار نداده و در معرض خلایق اطلاعاتی قرار نگرفته است؟

این پرسشی اساسی و بنیادین است که چگونه نویسنده، خود اذعان می‌کند که بیشتر اعضای سفارت آمریکا، فارسی نمی‌دانستند، از جامعه ایران فاصله گرفته بودند و در خلایق اطلاعاتی به سر می‌بردند، آن‌گاه خود، رخدادهای یک جامعه انقلابی را درست از گزارش‌های همان مراجع نا آگاه و فرو افتاده در فضای خلاء اطلاعاتی اخذ کند؟

نگارنده برای مصداقی کردن این نقد، مورد آیت‌الله خمینی را در نظر گرفته است. نخست؛ از آن رو که نام ایشان مستقیما جزء اهداف مطالعاتی کتاب گرو، لحاظ شده است. و دوم آنکه؛ به سبب اهمیت و جایگاه ایشان، مکتوبات و دست‌نوشته‌ها، تقریرات، بیانیه‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های ایشان، تقریبا به شکل منقح و کامل در اختیار پژوهشگران قرار دارد. لذا امکان مقابله و تطبیق با سهولت و دقت بیشتری وجود دارد.

در متن کتاب، قریب به پنجاه مورد استناد به سخنان و نوشته‌های آیت‌الله خمینی وجود دارد. در این میان تنها، یک مورد مستقیما به اثری از خود ایشان ارجاع شده است. در صفحه ۱۲۹ عبارت «از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت شرع است، فقها باید مسئول حکومت باشند. آن‌ها کسانی هستند که می‌توانند مطابق دستور خدا حکومت کنند»، از آیت‌الله خمینی نقل شده است. این عبارت در بخش پی‌نوشت‌ها (ص ۳۳۹) به این منبع ارجاع داده شده است:

Ruhollah Khomeini, Islamic Government

بدون ذکر مترجم، ناشر، محل نشر، تاریخ نشر، شماره صفحه!! جالب‌تر آنکه در بخش منابع و مآخذ کتاب (صص ۳۷۷-۳۷۱)، نام چنین کتابی دیده نمی‌شود! بنابراین با قاطعیت می‌توان گفت که این ارجاع، ارجاعی صرفا نمایشی است و نویسنده، در عالم واقع به چنین کتابی مراجعه نکرده است. مضافا اینکه، اساسا عبارت نقل شده، در منظومه اندیشه و افکار آیت‌الله خمینی چندان بدیهی و مشهور است که بی‌دغدغه می‌توان به هر کتابی که نامی از آیت‌الله خمینی در آن آمده باشد، ارجاعش داد.

به جز این مورد، در تمامی موارد دیگر، سخنان و نوشته‌های آیت‌الله خمینی به کسانی جز خود ایشان مستند شده است. یعنی گرو که خود زبان فارسی نمی‌داند و قادر نیست مستقیما به آثار

آیت‌الله خمینی رجوع کند، ناچار است از ترجمه سخنان و نوشته‌های ایشان توسط دیگران بهره جوید.

اینکه خود پروسه ترجمه، فی نفسه به دلیل گذشتن متن از صافی ذهن مترجم، تا چه اندازه می‌تواند موجب تغییر و تبدیل در متن اصلی شود، بحثی است، و اینکه مترجم به لحاظ زبانی و محتوایی تا چه حد به خود متنی که قرار است ترجمه‌اش کند، تسلط دارد، بحثی دیگر. این فراز به این سبب گفته شد تا بتوانیم حتی همان مآخذ مورد استفاده نویسنده را نیز نقد کنیم.

آثاری که نویسنده، نقل قول‌های خود از آیت‌الله خمینی را به آن‌ها ارجاع داده، به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

الف) کسانی که خود فارسی زبانند، و بر فضا، بافت و زمینه تولید متن آگاهی دارند (البته نه به یک میزان و نه با یک دیدگاه). از این دسته‌اند محمدقلی مجد، امیر طاهری

ب) کسانی که فارسی زبان نیستند، اما در حد لزوم با زبان فارسی آشنایی دارند، و بر فضا، بافت و زمینه تولید متن نیز آگاهی نسبی (مستقیم یا پژوهشی) دارند. از این دسته‌اند حامد الگار، یرواند آبراهامیان

ج) کسانی که فارسی زبان نیستند، تسلطی بر زبان فارسی ندارند؛ اما در فضا و بافت تولید متن حضور داشته و تا حدی بر آن آگاهی دارند. از این گونه‌اند جک میکلو، جان استمپل، و حتی سفیر سولیوان

د) کسانی که فارسی زبان نیستند، تسلطی بر زبان فارسی ندارند، در فضا، بافت و بستر تولید متن هم حاضر نیستند، و خود، محتاج ترجمه‌ها و گزارش‌های دیگران برای آگاهی بر موضوعند. از این دسته‌اند سایروس ونس، گری سیک.

آشکار است که ارزش ارجاعی به هر کدام از این‌ها با دیگری برابر نیست. به عنوان نمونه، ارجاع دادن یک سخنرانی آیت‌الله خمینی به یادداشتی از سایروس ونس (وزیر خارجه آمریکا در دولت کارتر) با آگاهی از اینکه اصل متن سخنرانی، چندین بار در معرض ترجمه، باز خوانی و باز نویسی قرار گرفته، به راستی تا چه اندازه می‌تواند آینه‌ای از متن اصلی سخنرانی آیت‌الله خمینی باشد؟

البته جز این تقسیم‌بندی، می‌توان تقسیم‌بندی‌های دیگری، همچون رسمی یا غیر رسمی بودن؛ پژوهشی یا ژورنالیستی بودن و... را هم برای تکمیل ارزیابی این مآخذ ارائه داد.

خالی از لطف نیست، یادداشت خود را به اشاره به چند نمونه از این دست نقل قول‌های نویسنده از آیت‌الله خمینی ادامه و خاتمه دهیم:

۱- آیت‌الله در سخنرانی ۳ ژوئن ۱۹۶۳ میلادی... «از شاه به عنوان آدمی بدبخت و بیچاره یاد کرد که به زودی عزل خواهد شد» (ص ۱۲۵).

سخنرانی مورد اشاره، سخنرانی آیت‌الله خمینی در مسجد فیضیه در عاشورای ۱۳۸۳ ه.ق (خرداد ۱۳۴۲ ه.ش) است که منجر به دستگیری ایشان و واقعه ۱۵ خرداد شد. در سخنرانی ایشان، اصلاً عبارت «شاه به زودی عزل می‌شود» وجود ندارد. عین تعبیر ایشان چنین است: «من میل ندارم که یک روزی اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند...» یا اینکه «نکن این کار را... اینها را به تو تزریق کرده‌اند که بگویند بهایی هستی، که من بگویم کافر است، بیرونت کنند»^۱. اهمیت این تفاوت در آن است که در سال ۱۳۴۲ اساساً مشی سیاسی و مبارزاتی آیت‌الله خمینی مبتنی بر براندازی رژیم پهلوی یا عزل و برکناری شاه نبود. همانگونه که اصل متن سخنرانی ایشان نشان می‌دهد، این سخنرانی بیشتر موضعی نصیحت‌گرانه و اصلاح‌طلبانه دارد^۲. به طوری که در آن تأکید، بر ناآگاهی شاه، و سوءاستفاده برخی از اجزای حکومت برای بدنام کردن شاه و نابودی اوست.

۲- نویسنده درباره ارائه مباحث حکومت اسلامی توسط آیت‌الله خمینی به نقل از ایشان می‌نویسد: «حکومت اسلامی نباید استبدادی، سلطنتی یا اقتدارگرا باشد. حکومت اسلامی باید جمهوری یا مشروطه باشد» (ص ۱۲۷).

عبارت نقل شده از آیت‌الله خمینی، عبارتی من در آوردی است که نه تنها در کتاب ولایت فقیه وجود ندارد، بلکه اساساً خلاف مفاد آن کتاب است. عین عبارت ایشان در کتاب ولایت فقیه چنین است: «حکومت اسلامی، نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از آن جهت که مقید به مجموعه شروطی هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم معین گشته است»^۳. چند سطر بعد، آیت‌الله خمینی به صراحت از تفاوت اساسی میان حکومت اسلامی و جمهوری بحث می‌کند^۴. ظاهراً نویسنده در چنبره داده‌های مختلف از مراجع متفاوت درباره آیت‌الله خمینی و مربوط به دوره‌های زمانی مختلف حیات ایشان، گیر افتاده، و از آنجا که خود قادر به رجوع مستقیم به آثار آیت‌الله خمینی نبوده، دست به تلفیق و ترکیب داده‌های مختلف زده است! موضوع، البته برای یک پژوهشگر حوزه تاریخ انقلاب اسلامی امری واضح است که: ارائه ایده حکومت اسلامی در قالب دروس ولایت فقیه مربوط به سال ۱۳۴۸ ه.ش و در ایام اقامت آیت‌الله خمینی در نجف است. اما ارائه طرح جمهوری اسلامی، مربوط به نیمه دوم سال ۱۳۵۷ و در ایام اقامت ایشان در پاریس می‌شود. البته بحث از این تغییر، در حدی که برخی پژوهشگران از آن‌ها به گفتمان نجف و گفتمان

۱. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. جلد ۱، چ ۵، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صص ۲۴۸-۲۴۳.
 ۲. رک: ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۰). «فرآیند گرایش به انقلاب در اندیشه سیاسی امام خمینی». پژوهشنامه متین. سال ۴، شماره ۱۳، صص ۲۱۲-۱۷۹.
 ۳. خمینی، روح‌الله (۱۳۹۷). ولایت فقیه. چ ۳۲. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. صص ۴۲-۴۱.
 ۴. خمینی، روح‌الله (۱۳۹۷). ولایت فقیه. ص ۴۲.

پاریس تعبیر می‌کنند^۱، موضوعی مستقل و بی ارتباط با این یادداشت است. اما آنچه به این نقد ارتباط می‌یابد، عدم درک نویسنده از این تفاوت زمانی و تغییر گفتمانی به سبب عدم رجوع به منبع اصلی بحث است.

۳- نویسنده با اشاره به بحث تغییر سوگند از قرآن به کتاب مقدس و سخنرانی آیت‌الله خمینی و مخاطب قرار دادن رژیم جبار توسط ایشان، به حذف شرط مذکور بودن قضات اشاره و به نقل از آیت‌الله خمینی می‌نویسد: «این قضیه به معنای گشودن دروازه‌ها برای مسیحی‌ها، بهایی‌ها و یهودیان است» (ص ۵۶).

از ظاهر نوشته چنین برمی‌آید که گورو تمام این متن را مربوط به یک سخنرانی حساب کرده است. در این باره به چند نکته باید اشاره کرد: الف) بحث اعتراض به تغییر سوگند و جبار خواندن دستگاه حاکمه مربوط به سخنرانی آیت‌الله خمینی در مسجد اعظم قم در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۴۱ است. ب) اشاره به حذف شرط مرد بودن برای قضات، مربوط به نامه‌ای از ایشان خطاب به علمای یزد در اردیبهشت ۱۳۴۲ است. ج) در سخنرانی، از طایفه ضاله (بهاییان) و یهود اسرائیل نام برده شده، و در نامه به علمای یزد تنها به بهاییان اشاره شده است. د) در هیچ یک از این دو متن (چه سخنرانی در مسجد اعظم و چه نامه به علمای یزد) هیچ اشاره‌ای به مسیحیان وجود ندارد. ه) از همه مهم‌تر، نویسنده متوجه نشده که اساساً بحث حذف شرط مذکور بودن قضات، کوچکترین ارتباطی با گشودن دروازه‌ها برای اقلیت‌های مذهبی ندارد! آنچه به این موضوع ارتباط دارد، بحث تغییر سوگند نمایندگان انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود، نه مذکور یا مونث بودن قضات دادگستری!^۲

۴- نویسنده پس از یادکرد از وقایع ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ در تبریز می‌نویسد، آیت‌الله خمینی پس از این واقعه در یک سخنرانی در مسجد شیخ انصاری نجف در حمایت از شورشیان تبریز گفت: «هدف غایی رژیم پایان دادن به حیات اسلام و زنده کردن دین زرتشتی است». سپس آیت‌الله خمینی با فریاد «مرگ بر شاه» به سخنرانی خود خاتمه داد (ص ۱۴۳).

در این نمونه هم اشتباهات چندی وجود دارد:

نخست آنکه؛ سخنرانی مورد اشاره در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ ایراد شده است. یعنی زمانی که واقعه تبریز در جریان بود و هنوز خبر آن نیز به نجف نرسیده بود. کما اینکه آیت‌الله خمینی هم در این سخنرانی اشاره می‌کند که: «من الآن نمی‌دانم که آیا باز مأمورین ریخته اند، قتل و غارتی باز کرده اند یا نه؟ ما الآن در نگرانی این معنا هستیم. نگران این معنا هستیم که آیا در این شهرهای بزرگ، از

۱. رک: بهشتی‌سرشت، محسن (۱۳۹۳). زمانه و زندگی امام خمینی. ج ۲. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

۲. برای مطالعه متن اصلی سخنرانی و نامه آیت‌الله خمینی رک: خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. جلد ۱، چ ۵، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صص ۱۶۵-۱۵۷ و صص ۱۸۷-۱۸۶

قبیل مشهد که دولت نسبت به آن بسیار حساس است، از قبیل آذربایجان و تبریز که نظر دارد دولت به آن...^۱. بنابراین طرح این موضوع که این سخنرانی در حمایت شورشیان تبریز بود، خطای آشکار و ناشی از عدم مراجعه به متن اصلی است.

دوم آنکه؛ در این سخنرانی هیچ صحبتی از احیای آیین زرتشتی در ایران نیست. درست است که در یک مورد به تغییر تاریخ کشور اشاره شده و آن را نشانی بر مخالفت با اسلام گرفته‌اند. اما لابد نویسندگان تا این اندازه آگاهی تاریخی دارد که تغییر تاریخ از هجری به شاهنشاهی، ارتباط مستقیمی به احیای آیین زرتشتی در کشور نداشت. همانگونه که تقویم زرتشتی با تقویم یک شبه ساخته شده شاهنشاهی یکی نبود.

سوم آنکه؛ نه در این سخنرانی و نه در هیچ سخنرانی دیگری، آیت‌الله خمینی بحث خود را با فریاد و شعار «مرگ بر شاه» و امثال آن پایان نداده است. نویسنده، دو متن مجزا را به هم آمیخته است. مضاف بر اینکه یا خود او اشتباه از مآخذ مورد رجوعش نقل کرده، یا آن مآخذ، متن آیت‌الله خمینی را اشتباه ترجمه کرده است. به این صورت که:

عبارت «فریاد مرگ بر آمریکا» نه مربوط به این سخنرانی که متعلق به پیام آیت‌الله خمینی به مردم تبریز در تاریخ ۸ اسفند ۱۳۵۶ ه.ش است. و متن آن چنین است که «درود می‌فرستم به مردان غیوری که در مقابل دودمان بسیار خطرناک پهلوی قیام کردند و با فریاد مرگ بر شاه، خط بطلان بر گزافه‌گویی‌های او کشیدند...»^۲. مشخص است که نه عبارت مرگ بر شاه مربوط به آن سخنرانی است و نه اساساً فریاد کننده‌اش، آیت‌الله خمینی است!

۵- آیت‌الله خمینی در مصاحبه با یک روزنامه لبنانی «کارتر را زشت رو ترین فرد در کره ارض نامید» (ص ۲۸۸).

ذکر این نمونه، به لحاظ محتوایی شاید چندان اهمیتی در کتاب نداشته باشد. اما نگارنده، این نمونه را به دو سبب در این یادداشت جای داده است. نخست آنکه؛ بر خلاف سایر نقل قول‌های صورت گرفته از آیت‌الله خمینی در این کتاب که به هر حال به مرجعی مستند شده‌اند، این مورد بدون هیچ مرجعی ثبت شده است. و دوم آنکه؛ بر خلاف بقیه نمونه‌های ذکر شده که حاصل خلط مطالب یا ایرادات ترجمه‌ای بودند، و به هر حال از اصل و اساسی برخوردار بودند، این مورد از اساس وجود خارجی ندارد. نویسنده اصلاً ذکر نمی‌کند با کدام مطبوعه لبنانی، در چه تاریخی و... اما با مراجعه به مجموعه مصاحبه‌های آیت‌الله خمینی در روزهای انقلاب، شش نمونه مصاحبه با مطبوعات لبنانی می‌توان یافت: الف) مصاحبه با روزنامه «المستقبل»، ۱۵ آبان ۱۳۵۷ ب) مصاحبه با روزنامه «النهاری»، ۲۰ آبان ۱۳۵۷ ج) مصاحبه با روزنامه «السفیر»، ۲ آذر ۱۳۵۷ د) مصاحبه با روزنامه «الهدف» ۹

۱. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. جلد ۳. چ ۵. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ص ۳۳۱

۲. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. جلد ۳. ص ۳۵۳

آذر ۱۳۵۷ هـ) مصاحبه با مجله «امل»، ۱۶ آذر ۱۳۵۷ و) مصاحبه با هفته‌نامه انگلیسی زبان «بیروت»، ۱۰ دی ۱۳۵۷

در هیچ کدام از این مصاحبه، چنین عبارتی یا حتی عبارتی مشابه یا نزدیک به آن وجود ندارد! مقصود آنکه، ناتوانی نویسنده در رجوع به منابع و اجبار در اعتماد به نقل قول‌های دیگران، البته می‌تواند چنین نتایج مسخره‌آمیزی در پژوهشی که مدعی یک کار دانشگاهی و ارائه یک شاهکار در میزان رجوع به منابع! است به بار آورد.

آنچه ذکر شد، مصداق بارز مشتم نمونه خروار، و تنها از باب ارائه چند نمونه بود. نگارنده بیش از بیست مورد از این دست اشتباهات را تنها در نقل قول از آیت‌الله خمینی در این کتاب یافته است. ضمن آنکه این خطاها در خصوص برخی نقل قول‌های صورت گرفته از شخصیت‌های دیگری همچون آیت‌الله منتظری نیز به چشم می‌خورد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

- ≠ بهشتی سرشت، محسن (۱۳۹۳). زمانه و زندگی امام خمینی. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
- ≠ خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. ج ۱ و ۳، چ ۵، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
- ≠ خمینی، روح‌الله (۱۳۹۷). ولایت فقیه. چ ۳۲. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
- ≠ گررو، خاویر (۱۳۹۷). دولت کارتر و فروپاشی دودمان پهلوی: روابط ایالات متحده و ایران در آستانه انقلاب. ترجمه غلامرضا علی بابایی. چ ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
- ≠ ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۰). «فرآیند گرایش به انقلاب در اندیشه سیاسی امام خمینی». پژوهشنامه متین. سال ۴، شماره ۱۳، صص ۲۱۲-۱۷۹

